

بازسازی و توسعه در اقتصاد آلمان

دکتر علی اکبر نیکو اقبال

پیشگفتار

تجربه شکوفانی اقتصاد کشورهای جنگ زده جنگ جهانی دوم همواره مد نظر اقتصاد دانان جهانی بوده و در این زمینه نیز تحقیقات وسیعی صورت گرفته است.

از آنجائیکه بسیاری از آرمانها و ساختهای اقتصادی ایران ویژگیهای مشابهی با این کشورها پس از اتمام جنگ جهانی دوم دارد، تجربه آنها میتواند برای سیاست گذاران و برنامه ریزان ایران آموزنده باشد.

با وجودیکه ویژگیهای کنونی اقتصاد ایران، و اساساً هر کشور جنگ زده ای (انتظار توسعه صنعتی و رشد سریع تولید ناخالص سرانه را در آینده ای نزدیک غیر ممکن می نماید، ولی با همه این احوال، در صورتیکه تغییرات بنیادی در ساختهای اقتصادی و - بخصوص اقتصاد دولتی بوجود آورده شود، می توان امیدوار بود که ترمیم، نوسازی و توسعه اقتصادی ایران در میان ملات سرعت پیدا نموده و در طول المدت با امکانات و منابع بالقوه آن سازگاری پیدا کند.

برنامه ریزی باز سازی و توسعه با وجودیکه ضرورت خاصی دارد ولی از آن مهتر، تعیین عمق و وسعت مناسب و نوع مطلوب برنامه ریزی، نگهداشتن انتظارات سیاست گذاران و جامعه در حد واقع بینانه از آن، درک و شناسایی نقاط ضعف برنامه ریزی و برطرف نمودن آنها، استفاده صحیح، سریع و مداوم - از فرصتها و موقعیتهای غیر قابل بخش بینی در برنامه و بالاخره توجه اساسی تر به اجرای صحیح و کنترل برنامه است که موفقیت دست اندر کاران سیاست گذاری و برنامه ریزی را تضمین می نماید.

در این خصوص، دستاوردهای علمی برنامه ریزی نشان میدهد که با وجودیکه تدوین نظری برنامه پیشرفت وسیعی نموده ولی سایر مراحل برنامه ریزی مانند مراحل تشخیص وضعیت، اجرا و کنترل برنامه به تحقیقات وسیعی نیازمند است. لذا جای تعجب نیست که به زعم بسیاری از محققین اقتصادی مانند هیرشمان (Hirschman) و میردال (Myrdal) تحقق محتوای برنامه ریزی

دریافت نماید (مانند کاهش مالیات بر سود از ۵۱ درصد به ۱۵ درصد) و در صورت عدم رفتارهای متناسب با برنامه، ضررهای ناشی از آنرا تقبل کند.

برنامه ریزی کلان در سیستم آلمان ظاهراً وجود خارجی ندارد ولی سیاستهای خردمندانه و ژرف نگراکه با شهامت و سرسختی از طرف سیاست گذاران آلمان اتخاذ و در طول سالیان دراز مستمراً تحقق پیدا نمود کمبودهای نظام اقتصاد بازار را برطرف نمود و در حقیقت بدون تدوین برنامه ریزی جامع، محتوای حقیقی یک برنامه خوب را در جامعه آلمان تحقق بخشید.

یکی دیگر از ارکان سیاست گذاریهای بازسازی و توسعه در اقتصاد آلمان این فلسفه بوده است که راه باید برای افراد قوی هموار شده و برای افراد ضعیف تر مانند بازنشستگان، معلولین جنگی و غیره حداقل معیشت (توسط سیستم بیمه اجتماعی) فراهم شود تا آنها ساقط نشوند. اجرای این فلسفه اگرچه سخت بود ولی با واقعیات مطابقت و سازگاری داشت. جنگ با شکستی نابودکننده پایان یافته بود و از این لحاظ خوش خیالی جانی نداشت که انسان به بهره گیری و تمتع از صلح ایجاد شده بپردازد. «سهم عادلانه برای هرکس» مختصاً برای قوی ها بار سنگینی را بوجود می آورد. شاید اگر همه در قایق سوار می شدند قایق غرق می گشت. از آنجائیکه به پیشروها اجازه داده شد که در ابتدا خودشان را شخصاً نجات بدهند، آنها وضعیتی پیدا کردند تا بتوانند به دیگران در حرکتشان به سمت جلو کمک نمایند. شتاب توسعه اقتصادی برای هرکس انتفاع آور بود. دستمزدها و مقرریهای زمین گیرشدگان با افزایش سودها، افزایش پدیدانموده ولی به میزان کمتری و علیرغم دردناک بودن آن برای افراد ذنیف، اختلاف درآمدی که از این طریق حاصل شد امکان سرمایه گذاری مجدد را به همراه داشت و بازسازی و اعتلاء با قوت بیشتری میسر گردید. بجای توزیع مجدد درآمد، افزایش سریع درآمد ملی، پیشقدم شد.

بیش شرطهای موفقیت جهت بازسازی و توسعه در اقتصاد ایران وجود دارد. خواست و اراده ملت مسلمان ایران برای جبران خسارات جنگی و توسعه سریع، بسیار قوی است. صبر و قناعت مردم برای تحمل سختیها زیاد است. سیستمهای کمک رسانی به افراد ضعیف مانند معلولین و از بافتادگان، از طریق سازمانهای رسمی دولتی و نهادهای نیمه دولتی و سایر ارگانها مانند مساجد و امورخیریه در ایران وجود دارد. این عوامل سرمایه ها و پشتوانه های بسیار ارزشمندی جهت بازسازی و توسعه شتابان اقتصاد ایران است، زیرا رهبران، سیاست گذاران و برنامه ریزان می توانند سعی و کوشش خود را در جهت توسعه سریع صنعتی ایران متمرکز کنند.

نگارنده به مناسبت سمینار بازسازی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر آن شد که تجربه کشور آلمان بعد از جنگ را بصورت ترجمه ای برشته تحریر درآورد. مقاله اصلی تحت عنوان «نیروهای محرکه بازسازی آلمان» برای اولین بار در سال ۱۹۵۵ یعنی حدود ده سال پس از خاتمه جنگ جهانی دوم بوسیله نویسنده آن هنری والیش (HENRY C. WALLICH) به زبان آلمانی منتشر شد. این مقاله تاکنون چندین بار در مجموعه های مختلف علوم اقتصادی اجتماعی در آلمان تجدید

جامع، به منابع، نیروها و نهادها و سازمانهایی نیاز دارد که وجود آنها در کشورهای در حال توسعه مغایرت با ویژگیهای این کشورها دارد. در این رابطه بعضی از محققین نتیجه گیری کرده اند که کشورهای در حال توسعه بجای برنامه ریزی جامع باید برنامه ریزی را در سطح مجموعه ها (investment program) تحقق بخشند. مانند برنامه ریزی عمران یک منطقه بوسیله ترکیبی از پروژه های سد سازی، کانالیزاسیون، آماده نمودن مزارع کشاورزی و پیوند دادن آن با صنعت چیزیکه توسط دولتهای جهان سوم تا حدود بیشتری امکان پذیر است.

در هر حال توسعه سریع صنعتی ایران به عوامل اساسی مانند افزایش شتابان سهم پس انداز و سرمایه گذاری از در آمد ملی، هدایت مستمر سرمایه گذاریهای بالقوه به تنگناهای بخش های مختلف صنعتی و اقتصادی و صدور هر چه بیشتر کالاهای صنعتی، سنتی و خدمات بخارج (جهت رهایی از وابستگی به تک محصولی و جبران کاهش درآمدهای ارزی حاصل از نفت) و بالاخره مدیریتهای صحیح جهت هدایت اقتصاد به سمت اهداف کلان و افزایش شتابان کارائی و رقابت در سطح موسسات، نیازمند است که باید بوسیله نوع مطلوب برنامه ریزی و ترکیب حکمت آمیز فعالیتهای بخش خصوصی - دولتی تحقق پیدا نماید. در زمینه های فوق الذکر، کشور آلمان تجربیات و موفقیت های خوبی بدست آورده است. سیستم اقتصادی آلمان دارای انگیزه های بسیار قوی برای گسترش فعالیتهای بخش خصوصی و هدایت آنها به بخشهای مورد نیاز است و این امر یک رکن اساسی در هر برنامه ریزی مردمی میباشد. دولت آلمان، در عین حال، و کالتهای تام جهت دخالت را برای خود محفوظ نگه داشته است تا در صورتیکه آزاد سازی بازارها نتایج برنامه ای را به دنبال نیآورد در سیستم قوی اثر گذاری نموده و آنرا مجدداً بسمت اهداف برنامه هدایت کند. این سیاست شیرینی و شلاق باعث شد که بخش خصوصی در صورت رفتار و عملکرد منطبق با برنامه، امتیازهای بسیار شیرینی را

* این مقاله نخستین بار در اولین سمینار بازسازی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران که در تاریخ ۱۹۳۳ مه ماه ۱۳۶۸ در تالار وحدت تهران برگزار شد، ارائه گردید.

چاپ شده و اخیراً نیز تحت عنوان «معجزه آلمان - يك تصوير كلي» در سری کتابهای جدید (N. W. B.) شماره ۱۰۲ مجدداً به چاپ رسیده و مبنای ترجمه این مقاله قرار گرفته است.

معجزه آلمان - يك تصوير كلي

دهسال قبل آلمان يك کشور مغلوب بود، بحدی متلاشی شده بود که امیدي به بازسازی آن در نسل ما نمی رفت. امروز اقتصاد فدرال آلمان جزء سالمترین اقتصادهای اروپا است. با وجودیکه اثرات بمب های جنگي در شهرها هنوز با وضوح قابل رؤیت می باشد، سطح و استاندارد زندگی براتر بهتر از زمان قبل از جنگ است. توسعه شتابان تولید و صادرات از سال ۱۹۴۸ بطرف جلو رفته و مستمراً ادامه دارد.

بیکاری سالهای اول، سایه ای بر روی این تصویر افکند ولی اکنون این بیکاری به میزان قابل توجهی تقلیل پیدا کرده است. ذخائر ارزی آلمان به میزان ذخائر انگلستان نزدیک شده اند، سیمای سالم بودجه این کشور که غالباً با وجود تخفیف های مالیاتی مازاد بودجه را نشان می دهد مورد حسرت کلیه کشورهای اروپایی قرار دارد. بهر حال اگر کسی دهسال قبل، این روند توسعه اقتصادی را پیش بینی می نمود، اظهاراتش مورد قبول قرار نمی گرفت. روند توسعه اقتصادی آلمان نه فقط پیشگونی کنندگان، بلکه علمای اقتصاد را نیز حیرت زده نمود. اگر مدت کوتاهی بعد از جنگ در سطح بین المللی افکارسنجی می شد، اکثریت قابل توجه اقتصاددانان ملی احتمالاً به حفظ و برقراری کنترل های نسبتاً سخت رأی می دادند. ولی زمانی که آلمان، در تصمیم گیریهای مربوط به خودش اختیار محدودی بدست آورد، خود را تا سرحد امکان از این زنجیرها خلاص نمود، و تصمیم گرفته شد که سیاست بولی منسجم، مدیریت بودجه متعادل (بعنوان ابزار صیانت و امنیت بولی)، تثبیت قیمت ها و انتظام و انضباط اقتصادی برقرار گردد. زمینه های مختلف و وظائف حکومت محدود و همزمان با آن، به اقتصاد بخش خصوصی، فضا و انگیزه های انبساط فعالیت در بازسازی محول گردید. این سیاست «بنیادگرایانه» بهیچ وجه بهشت لیبرالیسم اقتصادی «بگذارد انجام شود - بگذارد بگذرد». (LAISSER FAIRE — LAISSER ALLER) را بدنبال خود نیاورد. برای مقامات دولتی، وکالت های تام جهت دخالت در اقتصاد ازاد محفوظ نگه داشته شد. معذالک در مقایسه با نظرات رایج آن زمان و سیاست های اقتصادی معمول اغلب کشورهای اروپایی، سیاست ها و نظرات اعمال شده در بازسازی آلمان آنقدر کهنه و قدیمی بود که امری تکان دهنده بنظر می رسید. در این مقاله سعی می شود «معجزه آلمان» تجزیه و تحلیل شود. آلمانها تمایل چندانی به استفاده از واژه معجزه نشان نمی دهند و این امر تا حدودی نیز منطقی بنظر می رسد، زیرا در واژه فوق می تواند این واقعیت نهفته باشد که بهبود

اقتصادی پدیده ای است که در ماوراء عقل و فهم انسانی قرار دارد از طرف دیگر رد کردن صرف «معجزه» نیز قابل قبول نیست. اگر تصور کنیم که بازسازی فقط نتیجه اجتناب ناپذیر کوشش و تلاش آلمانها (که غالباً نقل قول می گردد) می بود، یعنی بازدهی یا کاری که میتوانست باصطلاح هرروزه یا دوباره بمنصه ظهور برسد.

عوامل جنبی و رویدادهای زیادی که آلمان در بروز آنها کوچکترین نقشی نداشت به اعتلای مجدد آلمان مساعدت نمود. در اینجا بسادگی نمی توان گفت که چگونه استحقاق و شانس با همدیگر ترکیب شده اند، در کنار سعی و تلاش باید در نظر داشت که وجود کمکهای خارجی، جنگ کره و عوامل دیگری نیز موثر بودند. این حقیقت که همه این فرصتها در زمان مناسب و در مکان صحیح بروی هم اثر گذاشته اند معجزه حقیقی آلمان را شکل می دهد.

ویژگی مهم در سیستم اقتصادی آلمان شدت بخشیدن به ابزارهای انگیزشی بود. برخی از این ابزارها مانند اراده برای برطرف کردن خرابیهای جنگ، نیل به مقامات شخصی و تصاحب دارائیهای از دست رفته از خود وضعیت ویران پس از جنگ سرچشمه می گرفتند.

با وجودیکه تجربه بازسازی آلمان در حد وسیعی، اختصاصی است با همه این احوال درسهایی چندی را که از اهمیت عمومی برخوردار است در بر دارد:

اگر مشاهده می شود که سیاست مالی و بولی محافظه کارانه در جهان امروز از ارزش و اعتبار بیشتری برخوردار شده است تا حدودی باین علت است که آلمان آن را با موفقیت تجربه کرده است. کشورهایی که توسعه شتابان اقتصادی را دنبال می کنند به چگونگی سیاست اقتصادی آلمان علاقه مند هستند. آنها که بر نیروهای متنفذ اقتصاد آزاد مؤسسات معتقدند بوسیله تجربیاتی که آلمان بدست آورده در عقیده خود راسخ تر می شوند. از آنجائیکه تجارب گذشته آموزندگیهایی برای آینده در بر دارد می توان از تاریخ آلمان فدرال بعد از جنگ، رهنمودهایی در خصوص امکان تجهیز مجدد تسلیحاتی و پافشاری در جهت وحدت دوباره و تکامل سیاسی این کشور در مناقشات شرق و غرب بدست آورد. برای ناظران کلی نگر، گاهی اوقات عوامل گوناگونی بعنوان علت اصلی اقتصاد سالم آلمان ظاهر می شود. کار زیاد و سخت، تنظیم سیستم مالیاتی، انضباط کاری و کمکهای خارجی غالباً عناوینی هستند که به آن اشاره می شود. همه این مشاهدات اگر چه تحت دیدگاههای مختلف عنوان می گردد و جهت توضیح مهم هستند، ولی بنظر میرسد که نقطه نظرات جامع الاطراف و علی در مقایسه با نقطه نظرات بکطرفه از اهمیت و توجه بیشتری برخوردار باشند.

طبیعتاً وجود اختلاف نظرها و ارزیابی های گوناگون غیر قابل اجتناب است. افرادی هستند

(اگر چه امروزه کمتر شده اند)، که با جدیتی تام ادعا می کنند که بازسازی آلمان با وجود سیاست های اقتصادیش بهبود و پیشرفت پیدا نموده و نه تا حدودی بعلت سیاستهای اقتصادی که اتخاذ نموده است. انسان میتواند نظر دیگری داشته باشد و دلالتی ارائه دهد ولی این موضوع بالاخره يك اظهار نظر شخصی را تشکیل می دهد. عواملی که نویسنده بعنوان نیروهای محرکه اعتلاء مجدد آلمان در نظر دارد از سه قسمت تشکیل می شود:

یکدسته عوامل از حوادث تاریخی بعد از جنگ ناشی می شود که به مخاصمات شرق و غرب منتهی شد. برای هیچ ملتی چنانچه زندگی آن ملت با مخاصمات بزرگی در صحنه جهانی روبرو بوده باشد این مسئله اهمیت مشابهی را مانند آلمان نداشت.

دسته دوم از عوامل، از ساخت اقتصادی و جمعیتی آلمان سرچشمه می گیرد. از ترکیب متناسب ساخت صنایع، از مهاجرت میلیونها پناهنده و از کیفیت های موروثی ملت آلمان. بالاخره سیاست ویژه اقتصادی که در ابتدا توسط ادارات متفقین اشغالگر و بعداً بطور فزاینده، از طرف آلمان اعمال گردید سومین عامل این روند تکاملی را تشکیل میدهد.

۱ - تاثیرات تاریخی

امروزه بهبود یافته است که برسیم چنانچه برخورد شرق و غرب وجود نداشت جهان چگونه می شد. انسان می تواند بهمان خوبی سنوال کند چگونه تاریخ جهان تکامل می یافت اگر مادر اول ما حوا از میوه ممنوعه تناول نمی نمود.

امکانات بی نهایت است و لذا دیدگاهها، تفاوت های زیادی را نشان می دهند. در رابطه با وضعیت آلمان کاملاً مشخص است که: متفقین می توانستند هنوز هم آلمان را در زمینه اقتصادی و سیاسی سرکوب کنند. سختی های اولیه مطمئناً بر طرف می شد ولی این امر نمی توانست بهیچ وجه نقطه عطفی بمیزان ۱۸۰ درجه در بر داشته باشد. اینکه تاس چگونه برای آلمان غربی کاملاً طور دیگری بر زمین نشست را باید تا حدود زیادی به پای تعارض و مناقشات شرق و غرب نوشت. عامل تعیین کننده در این امر عبارت بود از: تبدیل سریع دشمن به دوست، برگشتن سیاست اشغالگران از سرکوب به عمران و برنامه کمکهای مارشال. متقابلاً آلمان مجبور شد که بهای گزاف تجزیه را بپردازد.

تجزیه يك تراژدی ملی است و می تواند سبب عدم امنیت در آینده بشود. معذالک در زمینه اقتصادی، آلمان غربی بطور شگفت آفرینی، در مقایسه با تجزیه رایش سوم کمتر صدمه دیده است: کمکهای خارجی به میزان ۴/۵ میلیارد دلار عامل بسیار مهمی در بازسازی بشمار می آید. البته آنها تعهداتی را به آلمان قبول نداشتند که در مجموع، از ارزش کمکهای خارجی تجاوز نمود. مانند تعهد جهت پرداخت خسارات، هزینه های اشغالگران، غرامات جنگی، صدور زغال سنگ، شناسایی و قبول قروض کهنه و امثالهم. ولی وزن این فشارها با شرایط موجود، سازگاری شده بود. بازپرداخت تعهدات بدوره های زمانی طویل تقسیم شده بود، بعضی از تعهدات قابل پرداخت به پول آلمان بودند در غیر این صورت نیز تسهیلاتی برای آن در نظر

گرفته شده بود.

از طرف دیگر کمک خارجی بشکل و در زمانی جریان پیدا کرد، که آنرا بصورت عاملی مهم درآورد. کمکها در لحظه شروع کارها، ارز و کالاهای سرمایه‌ای مورد نیاز را فراهم کرد. بعنوان نمونه مناقشات شرق و غرب، منطقه کره نیز نقش مهمی را بازی نمود. تا شروع جنگ کره، وضعیت آلمان در حقیقت کاملاً خوب شکل گرفت ولی عموماً این تصور وجود داشت که مشکلترین قسمت راه هنوز باید طی شود. فقط تعداد کمی قبول داشتند که آلمان خواهد توانست بعد از اتمام کمکهای مارشال بوسیله صادرات منشعب از نیروی خود مملکت زندگی بکند. در زمان جنگ کره، صادرات آلمان فقط کمی بیش از یک سوم حجم آن در سال ۱۹۵۴ را تشکیل می‌داد. جرقه‌های جنگ کره صنعت صادرات آلمان را روشن نمود. بخش‌های اقتصادی دقیقاً در صنایعی بکار افتاده و مشغول تولید شده بودند که بیشتر از سایر صنایع، تقاضا در مورد آنها بوجود آمد، یعنی صنایع ماشین‌سازی و سایر کالاهای تولیدی. علاوه بر آن، آلمان ظرفیت‌های اضافه‌ای داشت، رقبایش در جهان اکثراً سفارشات بیش از ظرفیت خود داشته و نهایتاً به عرضه تسلیحات سفارشی دولتی روی آورده بودند.

صادر کنندگان آلمان با تحویل نسبتاً سریع کالا و قیمت‌های ارزان کالاهای مرغوب فهمیدند که چگونه از این وضعیت منتفع شوند. ظرف یکسال، منحنی صادرات سطحی را بدست آورد که کمک بیشتر خارجی را بصورت مازاد بر احتیاج درآورد.

در کنار مناقشات شرق و غرب ارزشمند است که دو هدیه تاریخی، در بازسازی آلمان ذکر شود: ثبات سیاسی قابل توجه پس از جنگ و این واقعیت که چنین ثبات سیاسی، حکومت محافظه کاران را در بر گرفت و نه یک حکومت سوسیالیستی را.

بعد از جنگ اول جهانی، سیاست «جمهوری وایمار» از طریق نشانه‌های ناآرامی، تعارضات خارجی و پیامدهای حکومت‌های ضعیف مشخص می‌گردید. طبیعتاً انگیزه‌های کمی برای اقتصاد بوجود آمد. بعد از پایان جنگ دوم جهانی، قوای اشغالگر، افراطیون آلمانی را در کنترل نگهداشت و ثبات حکومت که در دست‌های ائتلاف محافظه کاران به رهبری، دموکرات مسیحی، دکتر آدنانر قرار داشت از طریق اجرای مقررات خاصی از قانون اساسی و رضایتمندی مردم با سیاستهای «آدنانر» و «ارهارد» میسر گردید. بعلاوه باید خاطر نشان ساخت که بقای این حکومت متکی به اقتصاد خصوصی نقش فوق‌العاده مهمی در اعتلای مجدد آلمان بازی نمود.

معدالک مخالفین سیاسی اعلام کردند که آنها نیز خط سیاسی اقتصادی مشابهی در جهت کاهش اقتصاد دستوری (سه‌میه بندی و کنترل) مانند حکومت ارهارد را دنبال می‌کردند. بنابر این نظر می‌رسد که آنها در خیلی از سخنرانیهای خود در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ مشکلات بخصوصی در عنوان نمودن نظرات حقیقی خود داشته‌اند. سخنرانیهای مذکور اساساً شکایاتی را بر علیه ارهارد، بنیانگذار سیاست اقتصاد بازار در برداشت. بررسی عینی سیاست حزبی نشان می‌دهد که در حقیقت هر دو طرف، یعنی ائتلافیون

و مخالفین، ضد اقتصاد دستوری تام‌انطور که این اقتصاد در زمان فرم بولی پیاده شد، بودند، معدالک حتی دموکراتهای مسیحی نیز تردیدهای قابل توجهی در مورد سیاست شجاعانه ارهارد تا وقتیکه موفقیت آن را به رأی العین مشاهده نمودند داشتند.

۲- ساخت اقتصاد و جمعیت

زمانی که تجزیه آلمان بعنوان يك امر موقت همراه با ادعاهای مستمر بوجود آمد اینطور بنظر رسید که هرگونه بازسازی تقریباً غیر ممکن باشد زیرا سیستم سخت بهم پیوسته صنایع و بازارها، متلاشی شده و غرب صنعتی از ریشه‌های تغذیه‌ای خویش، (آلمان شرقی) قطع شده بود. در بهترین حالت، بنظر می‌رسید که آلمان غربی بتواند بتدریج در جهت ساخت اقتصادی کشوری مانند بلژیک در حال رشد و نمو باشد، منتهی در سطح پائین‌تری و با وابستگی بسیار شدید به تجارت خارجی. اگر خسارات وارده ناشی از جنگ و پیامدهای پیاده کردن و انتقال کارخانجات را به آن اضافه کنیم در اینصورت وضعیت واقعا تسلی بخش بنظر نمی‌رسید.

* الف - ساخت صنایع و تجارت خارجی
پس از مدتی، اینگونه پیشگونی هماهنگ‌تر غلط از آب درآمد که در ابتدای امر مبرهن و آشکار بنظر می‌رسید تجزیه نمی‌توانست - از دیدگاه غرب - نتایج بهتری را بدنبال داشته باشد. منطقه آلمان غربی که قبل از جنگ، ۵۶ درصد جمعیت را در بر گرفته بود، ۶۱ درصد ظرفیت صنایع را در اختیار داشت. در اکثر بخش‌های اقتصادی، ظرفیت‌ها تقریباً بطور متعادل تقسیم شده بود. معدالک این امر در مورد بعضی از صنایع صدق نمی‌کرد. مثلاً در صنایع فنون برقی فقط ۳۸ درصد در صنایع چرم سازی ۷۲ درصد از ظرفیتها در منطقه غرب قرار داشت و لذا در بعضی از بخش‌ها، ظرفیت‌های اضافه‌ای ایجاد شده بود. بعضی از بخشهای کوچکتر بطور صد در صد از دست رفته بودند، ولی این ضررها تقریباً خیلی سریع جبران شد. تواناییهای سرمایه‌گذاری آلمان در حدی بود که نوسازی صنایعی مانند پارچه و جوراب بافی مسئله بزرگی را تشکیل ندهد. ظرفیت‌های مازاد عموماً از طریق توسعه شتابان کل اقتصاد جذب شد.

میزان خسارات جنگی نیز نشان داد که ارزیابیها قویا بیش از اندازه برآورد شده بود. تحقیقات جدیدی که بعداً صورت گرفت هر بار تقلیل خسارات جنگی را به همراه داشت. با توجه به ترمیم‌هایی که در داخل کارخانه‌ها توانست از طریق خودشان صورت بگیرد این کارخانجات با ظرفیت‌های محدودتری از ظرفیت‌های قبل از زمان جنگ احداث شدند، و لذا چنانچه کلاً در نظر بگیریم، آلمان وضعیت بهتری را در، مقایسه با قبل از زمان جنگ بدست آورد.

آنچه که مربوط به پیاده کردن صنایع (Demontage) می‌شود آن است که آنقدر که داغ پخته شد خورده نشد. تغییر رای متفقین سریعاً تعداد کارخانجاتی که قرار بود پیاده شوند را کاهش داد. بسیاری از تجهیزات تولیدی که بخارج انتقال یافته بود بخودی خود برای اقتصاد در زمان صلح بی‌فایده بود. تجهیزات پیاده شده اگر چه در خیلی از نقاط واقعا زخم‌هایی را ایجاد نمود ولی در آخر این نتیجه عاید شد که ماشین آلات و

دستگاههای کهنه غالباً بوسیله دستگاههای مدرن جایگزین شد و از این طریق قدرت رقابت افزایش پیدا کرد.

در مدت زمانی کوتاه، آلمان همان قالب صنعتی جمع و جور را پیدا کرد که قبل از جنگ در اختیار داشت. ویژگی ممتاز آن مجدداً قدرت صنایع کالاهای سرمایه‌ای بود. تجزیه و بدنبال آن موج سرمایه‌گذارهای بعدی، این فرایند تقسیم کار تخصصی را تشدید نمود. در مقایسه با بعضی از دوره‌های زمانی گذشته، یعنی وقتیکه بازارهای فروش در دسترس نبودند، این بخش‌های صنعتی بجای نتایج مثبت، باری را تشکیل می‌دادند. معدالک اینطور بنظر می‌رسید که انگار این صنایع برای شرایط بعداز جنگ ساخته شده بودند. کالاهای تولیدی بصورت فوری برای «خودبازسازی» مورد نیاز بودند، و کل جهان این کالاهای را درخواست می‌نمود. در حالیکه کشورهای دیگر بیشتر بر روی کالاهای مصرفی متمرکز شده بودند که در مقابل آن حصارهای حمایتی محدود کننده تجارت کشیده شده بود، آلمان غربی تجهیزات تولیدی برای توسعه صنعتی مناطق ماوراء بحار را صادر می‌نمود.

تحت این شرایط، اثبات شد که آلمان از توانایی صادراتی قابل توجهی برخوردار است.

غیر از این، کشف دیگری نیز حاصل شد که علل آنرا نمیتوان به سادگی تجزیه و تحلیل نمود. با وجودیکه منحنی صادرات روند صعودی خود را طی می‌نمود واردات در سطح نسبتاً نازلی استقرار پیدا میکرد و لذا با وجود آزاد سازی فزاینده، اقتصاد آلمان به قالب بلژیک درنیامد. نیازهای وارداتی آلمان، با وجود ضررهای ناشی از انبارهای غله در شرق، تجزیه، رشد جمعیت، خسارات جنگی و پیاده نمودن و انتقال کارخانجات در یک محدوده معین تثبیت شد.

در همان زمانی که واردات بلژیک ۴۰ درصد درآمد ملی را تشکیل می‌داد، واردات آلمان در دهه ۲۰ در مقایسه با آن ۲۰ درصد در سال ۱۹۵۲ فقط ۱۶ درصد را تشکیل می‌داد، این نسبت تقریباً بهمان اندازه مناسب است که فرانسه با ساخت اقتصادی تقریباً مستقل خود داراست. میزان قلیل واردات و بدنبال آن مازاد تراز پرداختها، در حقیقت اعجاب‌انگیزترین مرحله «معجزه اقتصادی» است.

دلایل بسیار زیادی را می‌توان برای این امر ارائه داد: کاهش قیمت‌های مواد غذایی و مواد اولیه بعداز رونق کره، کاهش وابستگی وارداتی کالاهای آلمانی، دگرگونی در ساخت اجتماعی و عادات مصرفی، سفره غذایی بسیار قانعانه مردم، دستاوردهای برنامه‌های خود کفائی پرفسور شاخت (Prof. Schacht)، افزایش بهره‌وری کشاورزی آلمان و سیاستهای حمایتی تجاری که کشاورزان از آن مستمراً بهره‌مند بودند. این که آیا همه اینها جهت توضیح کفایت کند، تردید برانگیز است. بنابراین بهتر آنست که این پدیده را فقط به عنوان يك مرحله زمانی محدود در نظر گرفت.

برطرف شدن سهل و ساده پیامدهای تجزیه، موجب می‌شود که دوتر اقتصاد گسترده مورد توجه علاقمندان قرار گیرد: یکی فرضیه وحدت اروپا و دیگری فرضیه آلمانی فضای زندگی. هنوز همه مستندات در جلوی ما قرار نگرفته‌اند و تجربه آلمان طبیعتاً مغایرتی با اهمیت تجارت

فزاینده خارجی را نشان نمی دهد. ولی با این وجود قابل توجه است که فرایند سلامتی آلمان چقدر بدون اصطکاک و بدون تمهیدات ویژه در جهت یکبارچگی یا جذب شرکای تجاری، بجلو حرکت نمود. ما نمی توانیم در اینجا این جریانهای فکری را بیشتر تعقیب کنیم، معذالک تجارت آلمان فدرال ژرف نگری را برمی انگیزد.

* ب: آوارگان

در همان زمانی که آلمان با خاک یکسان شده و در حال قحطی بود و فقط بوسیله دخالت متفقین از گرسنگی مرگ اور نجات یافته بود، بدبختی دیگری نیز به آنها اضافه شد: پناه آوردن اعجاب انگیز میلیونها مردم بی خانمان از مناطق شرقی. ملیت های آلمانی که از لهستان و چکوسلواکی اخراج شدند آلمانیهای سرزمین رایش از لهستان و روسیه و آوارگانی که از مناطق اشغالی توسط شوروی رانده شدند همه آنها به سمت آلمان غربی عزیمت نمودند. تعداد اینگونه افراد در سال ۱۹۴۸ به ۸/۵ میلیون نفر و در سال ۱۹۵۳ با سایر مهاجرین به بیش از ده میلیون نفر بالغ شد. حداقل در این زمان اینطور بنظر میرسد که:

سرزمینی که باندازه کافی غذا و مسکن برای شهروندان خود در اختیار نداشت بسختی میتوانست تحت فشار بزرگتری قرار گیرد. عقیده عمومی مردم براین بود که اسکان آوارگان یکی از مشکلترین مسائل این دوره را تشکیل می داد ولی رانده شدگان و سایر مهاجرین را نمی توان فقط بعنوان دردسری اضافی ارزشیابی نمود. به سختی امکان پذیر است که جمعیت کشوری ۲۵ درصد افزایش پیدا کند بدون آنکه در تولید آن سرزمین موثر واقع نگردد. با گذشت زمان، رانده شدگان توسط رونق اقتصادی جذب شدند. آنها حاضر بودند که با دستمزدهای کم و تحت شرایط سخت کارهای مشکلی را انجام دهند. از آنجائی که آنها مجبور بودند از بانیترین مشاغل شروع کنند، راه دیگری برای آنها باقی نماند که با شهامت و جرأت راه خود را بسمت بالا باز نمایند. در این راه کسانی که تجربیات شغلی بخصوصی را دارا بودند طبیعتا بهتر توانستند پیشرفت کنند و تعداد کمی نیز حتی توانستند مجددا کارخانه هایی را در غرب احداث کنند.

از دیدگاه ساکنین اصلی آلمان غربی، رانده شدگان بمنزله يك بار و مشکل تلقی می شدند. بدون آنها احتمالا کمبود مسکن برطرف و فشار کمکهای اجتماعی کمتر می شد و يك بخش عمده از سرمایه گذاری برای اشتغال آنها می توانست به منظور بهبود تجهیزات و وسایل کار و افزایش کارایی ساکنین اصلی استفاده شود. تراز پرداختها احتمالا زودتر به تعادل می رسید، اگرچه در زمان حاضر این مسئله نقش چندان مهمی ندارد.

در مجموع میتوان گفت، رانده شدگان واقعا کمک مهمی به افزایش درآمد ملی کردند ولی اثری منفی بر روی تشکیل درآمد ملی سرانه باقی گذاشتند. بعضی از ناظرین اوضاع آلمان براین عقیده هستند که اوضاع و احوال عالی اقتصادی بدون احتیاجات تقریبا سیری ناپذیر آوارگان مدت زیادی تداوم پیدا نمی کرد در این صورت می توان نتیجه گرفت که آنها اثرات مناسبی نیز بر روی درآمد ملی سرانه باقی گذاشتند.

● ج: ساخت جمعیت.

در زمینه ساخت سنی و تقسیم بندی جنسیت

معلوم شد که ارزیابی های هشدار دهنده اولیه نیز تا حدی بدبینانه بود «انهدام زیستی» (Biologische Zerstorung) یکی از شعارهایی بود که مدت کوتاهی پس از جنگ ظاهر شد. اینگونه شعارها حداقل اغراق آمیز بود. یقینا هر جمعیت آلمان که در حالت معمولی مانند يك درخت کاج خوب رشد کرده می نمود اثری از طوفان بهم ریخته را باقی نمی گذاشت. فرو رفتگی های عمیق آن، دو جنگ جهانی را نشان می دهد و این واقعیت که زنان و پیران سهم بیشتری را دارا هستند، بیان کننده بعضی از تراژدیهای انسانی است. معذالک خسارات اقتصادی آن در زمان حاضر خیلی قلیل بنظر می رسد.

درصد جمعیت قادر بکار (۱۵ تا ۶۵ سال) در مقایسه با زمان قبل از جنگ، کاهش بسیار کمی پیدا نموده بود. اگرچه واقعا افراد مسن زیادتری

■ برنامه ریزی بازسازی و توسعه
گرچه امری ضروری است، اما از آن مهمتر، نگهداشتن انتظارات سیاستگزاران و جامعه از برنامه در حدی واقع بینانه، درک و شناسائی نقاط ضعف برنامه ریزی و برطرف کردن آنها و اجرای صحیح و کنترل برنامه است که نیل به اهداف آن را تضمین می کند.

وجود داشتند ولی تقریبا بهمان نسبت نیز بچه های کمتری وجود داشتند که این پدیده را توجیه می کند.

سهم شاغلین نیز بهمین ترتیب فقط بصورت بسیار جزئی تغییر پیدا نمود، زیرا زنان زیادتری کار می کردند و ساعات کار شاغلین مسن نیز افزایش پیدا کرده بود.

در این میان، متولدین سالهای دوران رژیم هیتلر که از سالهای پرزاد و ولد بوده است، سنین آمادگی کار را بدست آوردند. اگر ما در نظر بگیریم که تفاوت بین ۴۸ و ۴۰ ساعت کار در هفته در مقایسه با تفاوتهای جزئی قابل تصور در ساخت جمعیت، چقدر در افزایش تولید موثر است آنگاه چشم اندازهای ما بکلی عوض می شود. چیزی که باقی می ماند خسارات کیفی است که بصورت عددی قابل اندازه گیری نیست. نسل رهبر که اکنون در سنین ۴۰ تا ۶۵ است در دو جنگ گذشته بشدت کوچک شده است. از راه رسیده ها (متعاقبین) دچار کمبودهای اساسی در آموزش های شغلی خود شدند. تعداد نیروهای متخصص برای مشاغل سطح بالا و تکنسین های متناسب دچار محدودیت شده بود. کمبود نیروهای فنی ماهر بخصوص برای آلمان که ارزش زیادی برای آموزش آنها قائل است يك پدیده بسیار غیر عادی است.

با وجودیکه بسیاری از کارگران و نیروهای

ماهر که در جهت رفع کمبود، مشغول کار شدند از زیادی و شدت کار شکایت می کردند نشانه ای در دست نیست که روند اعتلای مجدد دچار توقف شده باشد. همراه با مردان و زنان سالخورده این باقی ماندگان، سرزمین خود را دوباره عمران نموده اند.

● د - بازده کار:

از دیدگاه جهانگردان بنظر می رسد که «سخت کوشی» یکی از متمایزترین ویژگیهای معجزه آلمان است. بالاخره هر جهانگردی باید از دیدن کار و فعالیت بدون وقفه کارگران آلمانی شگفت زده شود، آنها به خصوص در ارتباط با کارگاههای ساختمانی، که سروصدای آن در کل ساعات روز و شب تا اطاقهای هتل بگوش می رسد. این واقعیت که آمارها ظاهرا آن را تأیید نمی کنند تقریبا مانند يك شوك اثر می گذارد.

ساعات کار هفتگی در طول اغلب سالهای بازمانده ای کمتر از سطح بالای ساعات کار در زمان هیتلر بود و هفته کار طولانی تر از هلند و سوئیس نبود. اگر بهره وری کار را مینا قرار داده و اندازه گیری کنیم، گرچه این روش نتایج مطمئنی را به همراه نمی آورد، باز هم نسبت کار به سرمایه در مقایسه با افزایش مهمی را نشان نمی دهد. بمنظور اثبات تلاش بی اندازه سخت کارگران باید اجبارا فعالیت های را برشمرد که قابل آمارگیری نیستند. در بسیاری از بخش های حرفه ای، بخصوص در رشته ساختمانی، کارگران اکثرا در دو نوبت (دو شیفت) کار می کردند که فقط يك نوبت آن بحساب می آمد. بسیاری از صاحبان کارخانجات و کارگران در اولین سالهای بعد از فرم بولی تا سرحد مرگ کار میکردند، و چیزی که مخصوصا مهم است: خیلی ها در اوقات فراغت خود کار می کردند تا خسارت جنگ بر روی خانه و سایر مایملک خود را بر طرف کنند.

غیر از همه اینها، این سوال مطرح است آیا این همه سخت کوشی واقعا ضروری بود؟ علت طرح این سوال که نباید آنرا فراموش کرد از آنجا ناشی می شود که آلمان بین يك تا دو میلیون بیکار داشت که می توانستند در کارخانه ها بکار گرفته شوند. در این رابطه قابل ذکر است که یقینا اشتغال اینگونه بیکاران فقط تعداد محدودی از آنها را در بر می گرفت زیرا بیکاران عمدتا دور از مراکز صنعتی متمرکز بودند. ولی با همه این احوال تا حدودی امکان پذیر بود که از بیکاران استفاده بیشتری بشود. بنا بر این اگر دولت سیاستهای انبساطی را اعمال می نمود، بیکاران بیشتری جذب بازار کار می شدند، ولی این سیاستها بعثت اثرات منفی آن بر روی تراز پرداختها منوع بود، سنوالی که طرح آن مجاز بنظر می رسد این است: آیا آلمان بعثت تلاش کارکنان خود یا با وجود بیکاران خود عمران شد؟

کارگران بغیر از تلاش و مهارت، از طرق دیگری نیز به بازسازی کمک نمودند، یعنی آمادگی (داوطلبانه) قبول دستمزدهای پایین و صرف نظر نمودن از اعتصاب، به این وسیله، آنها سودها و سهم پس انداز و سرمایه گذاری زیادی را امکان پذیر نمودند که برای عمران صنعتی از اهمیت زیادی برخوردار بود. اعضا و روسای اتحادیه های کارگری قاطعانه و آگاهانه مصمم بودند، کار مشترک را بخاطر نیندازند و تجدید بازسازی را در مقایسه با درخواست دستمزدهای

بیشتر، اولویت بدهند. بدون شك بهبود سریع و مداوم استاندارد زندگی کارگران در این عزم و تصمیم موثر بوده است، مضافاً اینکه اتحادیه‌های کارگری در ابتدا فاقد بودجه اعتصابی بودند.

تمرکز رهبری اتحادیه‌ها بر روی هدف نسبتاً مرموز مشارکت (Mitbestimmung) هم ممکن است که نقشی در این میان بازی کرده باشد. بعد از رونق اقتصادی کره کارگران خواستهای خود را فعالانه‌تر مطرح کردند. شکاف بین دستمزدها و قیمت‌ها که موجب سودهای زیادی شده بود شروع به بسته شدن نمود. کارگران سهم بیشتری از درآمد ملی که بسرعت در حال رشد بود را نصیب خود کردند. با گذشت زمان اینطور بنظر می‌رسد که اتحادیه‌های کارگری از ادامه مخالفت‌های سیاسی مستمر خود که جدا شدن از جامعه را به دنبال می‌آورد دست برداشته و خود را به مبارزه نسبتاً محدودی در زمینه دستمزدها مشغول کردند.

فضای کهنه مبارزه طبقاتی همراه با مواضع قویا مارکسیستی بتدریج به سمت عقاید متعادل‌تری جریان پیدا کرد. جامعه شناسان آلمانی از هم (کثون صحبت از «قیومیت طبقه کارگر» مینمایند.

۳- سیاست اقتصادی

پس از پایان جنگ و قتیکه کشورهای اروپایی خود را در مقابل وظیفه عظیم بازسازی دیدند و نظریه علمی در خصوص مناسبترین سیاست اقتصادی روی آوردند. طبیعتاً ساده‌نگری است که گوناگوینها و تفاوت‌های بیشمار سیاست‌های اقتصادی هر کشوری را با یک الگوی از پیش تعیین شده، قالب‌ریزی نماییم. احتمالاً آیندگان تفاوت‌های نوعی را بعنوان عدم تناسب در نگارش تاریخ قلمداد می‌نمایند.

یکی از این نظریه‌های سیاست اقتصادی می‌خواهد حداکثر نتایج را بوسیله کمک‌های وسیع به تولید بدست آورد و به این منظور از ابزار تزریق اعتبارات، کسری بودجه و برنامه‌ریزی منسجم و متمرکز سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی استفاده بعمل می‌آورد. اثرات تورم آمیز یک چنین سیاست توسعه طلبانه یا سیاست اشتغال کامل را باید به وسیله کنترل قیمت‌ها، سهمیه بندی و تنظیم و اجرای مقررات منسجم در تجارت خارجی متوقف کرد. همین تدابیر همراه با مالیات‌های تصاعدی قوی باید اهداف سیاست‌های اجتماعی که معمولاً با این نظریه گره خورده‌اند مانند سهم متناسب از تولید ملی، امنیت اجتماعی، احتراز از بیکاری تحت هر شرایطی را تحقق بخشند.

انگلستان در زمان حکومت کارگری از مدافعین اولیه این نظریه بود که در کشورهای اسکاندیناوی نیز مورد علاقه مردم است و در عمل نیز بکار برده می‌شود.

در جبهه مقابل، مطلقاً نظر دیگری حاکم است. برای آنها اهمیت چندانی ندارد که نیروی محرکه (یا مواد احتراقی) برای ماشین اقتصاد و بمنظور حرکت در آوردن تولید و اشتغال، فراهم و بکار برده شود بلکه مهمتر، آن است که ماشین اقتصادی با لذات قادر به انجام کار باشد و عملکرد مستقل آن فراهم شده و مستمراً و به بهبود گذارد. بر طرف نمودن اقتصاد دستوری (اقتصاد سهمیه بندی) ثبات بولی و آزادمنشی در تجارت خارجی، در صدر برنامه این دسته قرار دارد.

ارزش‌های سیاسی اجتماعی برای اینها کمتر اهمیت دارد و این نظریه آمادگی بیشتری نشان می‌دهد که تفاوت‌های مصرفی و درآمد را پذیرا شود.

بلاژیک اولین کشور اروپایی بود که در این جهت اهتمام ورزید. بنظر می‌آید که احتیاجی به گفتن نباشد که این نظریه در مواضع سیاسی خود بیشتر به سمت نظرات محافظه کارانه متمایل است تا طرفداران «اشتغال کامل».

* الف: راه آلمان

در سالهای دهه ۱۹۳۰، سیاست آلمان غربی بر نوع افراطی نظریه اول که ذکر شد پایه گذاری گردیده بود. هیچ کشور غربی تجربیات اساسی تری با برنامه‌ریزی و سهمیه بندی در زمانهای صلح مانند آلمان ندارد. بعلت تمایل طبیعی آلمانها به انتظام و سازماندهی بنظر می‌رسد که آلمان برای اقتصاد دستوری خلق شده باشد. این واقعیت که آلمان با تمام این احوال در سالهای بعد از جنگ کره، راه دیگری را انتخاب کرد بدون اهمیتی عمیق نیست. یقیناً عللی که موجب یک چنین اتخاذ تصمیمی شد در بطن موضوع نهفته نمی‌باشد. جریانهای غیرقابل تصویری که در سه سال قبل از اصلاح بولی (یعنی وقتیکه همه چیز سهمیه بندی شده و چیزی برای خریداری وجود نداشت) واقع شد، اقتصاد دستوری را به صورت نوعی مترسک درآورد. عزم راسخ آلمان غربی برای بول سالم، بیشتر به علت اعتقادات شخصی رهبران آن کشور بود تا اوضاع کلی سیاسی. بالاخره حساسیت بی اندازه مردم در آلمان، در مقابل نشانه‌های تورم، چیزی بود که سیاستمداران سایر کشورها، با آن شدت با آن روبرو نبودند.

معدالت اگرچه انسان می‌توانست این عوامل را در نظر بگیرد ولی با همه این احوال، این واقعه قابل توجه است که کشوری که انقدر با برنامه‌ریزی و سهمیه بندی آشنا بود چگونه آنچنان سریع از این آرمان روگرداند.

پس از آنکه آلمان با محو کردن کنترل قیمت‌ها و سایر کنترل‌ها اولین قدم را پیش گذاشت، متخصصین و منتقدین زیادی در آن زمان به مخالفت برخاستند. با وجودی که تمایل به اقتصاد آزاد گرایانه موسسات عموماً بیچشم می‌خورد معدالت بنظر می‌رسید که عمل آلمان غربی در آن وضعیت مذبحخانه و زودرس باشد. وقتی که قیمت‌ها گاهی از اوقات، حرکت‌های صعودی را انجام می‌دادند در بوق‌های رسانه‌های بین‌المللی طنین افکنده می‌شد: ما که قبلاً پیشگونی کرده بودیم. در طول دوره‌های بعد که پیشرفت‌ها تقریباً آهسته بود و ارقام بیکاری رو به افزایش، متفکین رسماً به انتقاد و ایراد پرداختند. فقدان برنامه‌ریزی جامع، بطور مرتب و تکراری مورد انتقاد قرار میگرفت و فقط پس از رونق کره - بود که سیاست آلمان کلاً بعنوان سیاستی موفقیت آمیز مورد قبول قرار گرفت.

* ب: بول سالم و بودجه متعادل

در اصل، آلمان غربی باید همان مسائلی را حل می‌نمود که هر دولت اروپایی با آن درگیر بود: افزایش سرمایه‌گذاری‌ها بمنظور تولید بیشتر و تعادل تراز پرداختها برای آنکه بتوان بدون کمک آمریکا، موجودیت پیدا نمود. این اهداف برای آلمان خیلی دور از دسترس بود زیرا که از نقطه حرکت پائین تری باید شروع می‌نمود. بغیر از این، آلمان با

مسائل بیکاری شدید و قحطی فاجعه آمیز و فقدان مسکن روبرو بود.

شرط ضروری موفقیت در یک اقتصاد بازار آزاد آن است که کشور قبل از هر چیز از سلامت بولی برخوردار باشد. زیربنای این کار بوسیله رقم بولی ژوئن ۱۹۴۸ ریخته شد که تا حدود زیادی توسط آمریکا برنامه‌ریزی شد. امنیت یا سلامت بولی به این معنی است که اهداف اقتصادی ثبات بول و تعادل در اقتصاد خارجی اولویت پیدا کند و نه توسعه اقتصادی کشور و اشتغال کامل.

رسیدن به این هدف مستلزم سیاست بولی منسجم و بودجه‌های متعادل است. بانک فدرال آلمان و وزیر دارائی فدرال، شفر (SCHÄFER) در این تصمیم مشترک متحد شدند که هرگونه تامین مالی تورم آمیز را محدود کنند. با وجودیکه تعداد بیکاران آلمان موقعیت سختی را برای مقامات مذکور بوجود آورده بود، معدالت آنها به سختی از سیاست مشترک خود دفاع می‌کردند اگر چه تا حدودی بسیار اندک، از آن سیاست، عدول نمودند. در آن زمان، افرادی در اردوی محافظه کاران بودند که از خود می‌پرسیدند آیا واقعا یک چنین سیاست بولی‌ای اغراق آمیز نیست. باید گفت که بحران کره نشان داد چقدر سیاست بولی متقبضانه به نفع آلمان تمام شد.

با وجودیکه سیاست‌های بول کم ارزش صراحتاً مطرود بود، معدالت محدودیت بولی آنقدر از کشش برخوردار بود که حجم بول نیز بتواند همزمان با توسعه اقتصادی، به همان میزان، مجاز به گسترش باشد - و حتی کمی بیشتر ظرف یک دوره پنج ساله، حجم بول در آلمان به دو برابر افزایش پیدا نمود.

* ج: لغو اقتصاد دستوری

اعمال سیاست تورم زدائی و بول سالم موجب شد که کنترل، دستور تثبیت قیمت‌ها، سهمیه بندی و کنترل مواد هرچه سریعتر کنار گذاشته شوند. طرح شجاعانه وزیر اقتصاد آلمان، ارهارد (ERHARD) حتی بدون موافقت رسمی و قبلی متفکین تحقق پیدا کرد، اگر چه فقط ژنرال کلی (CLAY) آنرا مورد تأیید قرار داد. با وجودیکه لغو کنترل‌ها از آنچه که اکثراً توصیه می‌شد با وسعت و سرعت بیشتری به جلو می‌رفت، ولی با همه این احوال کلیه اقلام را در بر نگرفت. اکثر کالاهای مصرفی مستقیماً پس از رفرم بولی آزاد شد ولی مواد غذایی مهم و مواد اولیه‌ای مانند زغال و فولاد هنوز مدت زمانی تحت نظارت و کنترل قرار داشت. لغو کامل کنترل کلیه اقلام، تعادل تثبیت نشده (PREKAR) بول، قیمت‌ها و بودجه را بخطر می‌افکند. یعنی اگر افزایش قیمت‌ها در ابتدا سرعت تندی را پیدا می‌نمود این خواسته می‌توانست تحقق پیدا کند که مجدداً کنترل و ثابت نگه داشتن دولتی قیمت‌ها اعمال شود. بنابراین میتوان گفت که خط برگزیده در سیاست اقتصادی، ترکیبی حکمت آمیز از آزاد گرایی و کنترل بوده است.

* د: نرخ پس انداز و سرمایه گذاری

چنانچه بخواهیم فعالیت سرمایه گذاری‌های خصوصی را افزایش داده بدون آنکه از سیاست بول کم ارزش تبعیت کنیم، مجبوریم که سایر منابع تامین مالی را آماده سازیم. لغو نظارت و کنترل باعث شد که قیمت‌ها در ابتدا افزایش پیدا کنند و از این طریق سودهای کلانی امکان پذیر شود. پس

از آنکه اطمینان خاطر نسبت به ارزش پول از استحکام بیشتری برخوردار شد، پس انداز بصورت سبرده‌های بانکی تجدید حیات و رونق پیدا نمود. برای آنکه سودهای حاصله به کانالهای سرمایه‌گذاری سرازیر شوند و کلاً نرخ پس انداز افزایش پیدا کند، نرخ‌های رسمی مالیات بردارآمد را (که در مقایسه با همان نرخ‌ها در آمریکا بطرز فاحشی متفاوت بودند) بنفع پس انداز کنندگان و سرمایه‌گذاران تغییر دادند. تخفیف‌های مالیاتی قابل توجهی برای سرمایه‌گذارهایی در نظر گرفته شد که در بخشهای اقتصادی، مسکن، کشتی سازی و همچنین برای خرید قرضه‌های دولتی و سبرده‌های پس انداز بکار گرفته شوند. کسانی که به موضوع پیچیده حقوق مالیاتی احاطه داشتند توانستند بار مالیاتی را به حد مناسبی تقلیل دهند. بوسیله همین ابزار بود که اقتصاد آلمان توانست بازسازی مجدد خود را با وجود بازار از کار افتاده اوراق بهادار و کمبود ابتدائی اعتبارات، تامین مالی کند.

*ه: تراز پرداختها

سیاست پول سالم و اقتصاد بازار آزاد منشانه بهترین نتایج را در اقتصاد بین الملل بدست آورد. اکثر کشورها پس از جنگ به این امر پی بردند که تولید نسبتاً راحت است در حالیکه صادرات نسبتاً مشکل است. آلمان غربی در مقایسه با رقبای خود به امر صادرات وابستگی بیشتری داشت زیرا از نقطه‌ای کاملاً پائین شروع کرد و سه سال از سالهای بازسازی بین پایان جنگ و رفوم پولی را مجبور بود که در مقایسه با دیگران جبران کند.

در این مخلصه سیاست مالی بنیادگرایانه (ORTHODOX) معجزه نمود. پول کمیاب و بودجه‌های متعادل موجب شکوفایی بازارهای خرید کالا شده و از تقاضای بیش از اندازه ممانعت کرد. در حالیکه در کشورهای دیگر، افزایش واردات و استفاده بیشتر از ظرفیت‌های صادراتی تحقق پیدا نمود.

صنعت آلمان که دارای امکانات محدودی برای فروش اجناس خود در داخل کشور بود ناچار شد به بازارهای جهانی رو آورد. در این خصوص، سطح قیمت‌های ثابت و حتی تقلیل یافته، کمک موثری بود. از طرف دیگر، واردات توانستند بعلت ساخت بازارهای داخلی که واردات را در محدوده معینی حفظ می نمود بدون مخاطره چندان آزاد شوند. آزاد سازی تجارت خارجی بر مبنای توافق چندگانه بین کشورها، همان اثری را در اقتصاد باقی گذارد که لغو اقتصاد دستوری در بازار داخلی ایجاد کرد یعنی حساسیت و کشش پذیری بازارها افزایش و قید و بندهای حرکت کاهش پیدا کرد. به این وسیله یعنی آزاد شدن صادرات کشورهای دیگر اروپایی به آلمان و اینکه آلمان نیز امتیازی متقابل از این شرکای تجاری را طلب نمود، تحرک مجدد صادرات آلمان نیز امکان پذیر شد. از طرف دیگر، رقابت در داخل کشور شدت پیدا کرد، زیرا کالاهای داخلی در رقابت با کالاهای وارداتی قرار گرفت. آزاد سازی تجارت خارجی، شعار سیاست آلمان قرار گرفت اگر چه این امر نشنجات و حوادث چندی را نیز فراهم نمود.

معادل آزاد سازی به بالاترین درجات خلوص نزدیک شد زیرا کشاورزی مستمرا از حمایت گمرکی شدیدی برخوردار بود و مضافاً بازار داخلی نیز در مقابل نوسانات قیمت محافظت می شد.

آلمان حتی خود را مجبور می دید که برای حمایت و تشویق صادرات خود، اصول آزاد سازی تجارت را کنار بگذارد و این چیزی است که در سیستم توافق‌های دو جانبه آلمان با بسیاری از کشورهای خصوصاً کشورهای ماوراء بحار بخوبی آشکار است. به همین ترتیب میتوان از سایر روشهای حمایت آمیز نام برد مانند اعتبارات صادراتی ارزان قیمت و کاهش‌های مالیاتی برای محصولات صادراتی، اگر چه رقبای آلمان در ارزیابی اهمیت اینگونه حمایتها غلو می کنند.

در خاتمه بعنوان نتیجه می‌توان گفت که سیاست آلمان اساساً مخلوطی از آزادگرانی و دخالت بوده است ولی کفه‌های ترازو بهر حال به اندازه کافی بسمت آزادگرانی تمایل داشته است. با این وجود اگر کسانی یافت شوند که معتقد باشند «هر چه آزادتر همانقدر نیز بهتر» و لذا هر گونه نشانه‌ای از دخالت‌های دولت را بعنوان باطل رد نمایند آلمان را نمیتوانند بعنوان مثال نمونه‌تر خود عنوان کنند.

● و: نتیجه گیری‌ها و چشم‌اندازها

ویژگی مهم در سیستم اقتصادی آلمان شدت بخشیدن به ابزارهای انگیزشی بود. بعضی از آنها از خود وضعیت سرچشمه گرفتند مانند اراده برای برطرف نمودن پیامدها و خرابیهای جنگ، برای نیل مجدد به مقامات شخصی، برای تصاحب مجدد دارائیهای از دست رفته. از طرف دیگر با مشاهده انگیزش مردم جهت اقدام به ابتکارات شخصی، این نتیجه حاصل شد که شکست در جنگ بیشتر از بیروزی اثر بخشی داشته است. ولی با همه این احوال، سیاست اقتصادی نیز انگیزش شدیدی را ایجاد نمود و بازارهای آزاد منشانه به اندازه کافی آزادی تحرک و هبالات را فراهم نمود. پول کمیاب رقابت را شدت بخشید و در این میان شیرینی و شلاق مشترکاً به کار گرفته شد.

برای سودهای کلان، تضمینی از طرف خریداران کالا در بازار وجود نداشت ولی اگر کسی موفق می شد که پول و سود خوبی بدست آورد می توانست سهم خوبی از آن را حفظ نماید زیرا کاهش مالیاتی خوبی برای پس انداز کنندگان و سرمایه‌گذاران در نظر گرفته شده بود. بهمین ترتیب نیز کارگران، برای تلاش انگیزه پیدا کردند، زیرا اضافه کاری‌ها از مالیات معاف شده بود و مغازه‌ها به اندازه کافی کالاهای مصرفی و مواد خوراکی لذیذ به نمایش گذاشته بودند، چیزی که از ده سال قبل به این طرف مشاهده نشده بود. افراد تنبل را نیز بیکاری تهدید می نمود. برای افراد قوی، راه باز شده بود و برای افراد ضعیف، متقابلاً، این سیستم سختی آفرین بود. کالاهای تجملی به نمایش گذاشته شدند ولی کمیت آن به نسبت کل فروش چندان زیاد نبود. همزمان وجود مسائلی نظیر بیکاری وسیع، آوارگان، قربانیان جنگ، کهنسالان

□ منابع:

بر این امر سایه افکنده بود. سیستم بسیار گسترده بیمه اجتماعی آلمان برای این باز نشستگان حداقل معیشتی را فراهم نمود که آنها کاملاً ساقط نشوند. این سیستم اگر چه سخت بود ولی با واقعیات، مطابقت و سازگاری داده شده بود.

جنگ با شکستی نابود کننده پایان یافته بود و از این لحاظ خوش خیالی جانی نداشت که انسان به بهره‌گیری و تمتع از صلح ایجاد شده بپردازد. «سهم عادلانه برای هر کس» محتملاً برای قوی‌ها باز سنگینی را بوجود می‌آورد. شاید در انصورت اگر همه در قایت سوار میشدند قایت غرق می‌گشت. از آنجائیکه به پیشروها اجازه داده شد که در ابتدا، خودشان را شخصاً نجات بدهند، آنها وضعیتی پیدا کردند تا بتوانند به دیگران در خرج‌کشان بسمت جلو کمک کنند. شتاب توسعه اقتصادی برای هر کسی انتفاع آور بود. دستمزدها و مقرری‌های زمین‌گیر شدگان با افزایش سودها افزایش پیدا کرد ولی به میزان کمتری و علی‌رغم دردناک بودن آن برای افراد ذینفع، اختلاف در آمدی که از این طریق حاصل شد، امکان هم‌مایه‌گذارهای مجدد را به‌مراه داشت و بازسازی و اعتلا، با قوت بیشتری میسر گردید بجای توزیع مجدد در آمد، افزایش سریع در آمد ملی، پیش قدم شد.

در رابطه با این معنا، اقتصاد بازار مردمی (SOZIALE MARKTWIRTSCHAFT) ابزار هویت نمود که از دیدگاه ظاهری آن، نه کاملاً منطبق بر بازار و نه کاملاً مردمی بود ولی با همه این احوال بنظر ضروری است که چشم‌اندازهای موفقیت اقتصاد آلمان در طول المدت مورد توجه قرار گیرد. موفقیت کنونی، ثابت نمی‌کند که اقتصاد «بگذار بگذرد» سریع‌ترین رشد را به وجود خواهد آورد، زیرا سیاست اقتصادی آلمان در حقیقت بسیار دور از این الگوی فکری بوده است. همچنین نمی‌توان اثبات کرد که اقتصادی مانند اقتصاد آلمان در مقابل رکود و کساد امنیت بیشتری ایجاد می‌نماید. مظلماً مقامات مسئول بیش از بیکار در زمانی که رکود و کساد کشور را تهدید می‌کرد توصیه‌های افزایش قدرت خرید را رد نمودند و هر بار نیز صحت گارشان به اثبات رسید. ولی با این همه باید خاطر نشان کرد که آلمان تحت نیروهای محرکه ضرورت‌های بازسازی فعالیت نمود. گاهی اوقات نیز مضاعف بر همه اینها، شانسهای قابل توجهی مانند رونق کره نصیب آلمان شد که انسان را به یاد خویشاوندی شانس و تلاش می‌اندازد.

در سیستم آلمان، رمز نجات وجود ندارد و روزی نیز خواهد رسید که اجباراً باید با گرایش‌های رکود و کساد مقابله شود و این مسئله باعث تاسف می‌بود اگر موفقیت بزرگ کنونی بعنوان مانعی برای اتخاذ تصمیمات صحیح ظاهر می‌شد.

Das Deutsche Wunder Eine Übersicht, Wieder Abgedruckt In Die Bundesrepublik Deutschland «ENTSTEHUNG» Entwicklung, Struktur «N. W. B. 102, Geschichte» Hanstein 1979

2. Winkel, H.: Die Deutsche Wirtschaft Seit Ktiagsende. Kohler Verlag, Mainz 1971.

3. Leptin, G.: Deutsche Wirtschaft nach Ktiagsende. Kohler Verlag, Mainz 1971

4. Abelschauer, W.: WIRT SCHAFTS. GESCHICHTE DER Bunde ~ sreplick Deutschland 1945. 1980, N. H. B., Suhrkamp Frf., 1983.

5. Glastetter, W.: Die Wirtschaftliche Entwicklung Der Bundesrepublik Deutschland in Zeritraum 1950 Bis 1975. Befunde und Aspekte, springer Verlag, Berlin, New York, 1977.

6. Glastetter / Paulert / Spörel: Die Wirtschaftliche Entwicklung der Bundesrepublik Deutschland in Zeitraum 1950—1980, Campus, Frf., New York, 1983.